

پادشاه هفت اقلیم

سرشناسه: دریایی، تورج، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور: پادشاه هفت اقلیم: تاریخ ایران باستان (۳۰۰۰ پیش از میلاد
۶۵۱ میلادی)/به کوشش تورج دریایی؛ ترجمه سارا مشایخ.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۲۷۹ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۰۹-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: King of the Seven Climes.
مندرجات: نمایه.
عنوان دیگر: تاریخ ایران باستان (۳۰۰۰ ق.م تا ۶۵۱ م).
موضوع: ایران — تاریخ — از آغاز تا ۶۵۰ م.
موضوع: Iran -- History -- To 650.
شناسه افزوده: مشایخ، سارا، مترجم
شناسه افزوده: Mashayekh, Sara
رده‌بندی کنگره: DSR ۱۴۰
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۷۴۶۳۰

پادشاه هفت اقلیم

تاریخ ایران باستان
(۳۰۰۰ ق.م - ۶۵۱ م)

به کوشش تورج دریایی

ترجمه سارا مشایخ



این کتاب ترجمه‌ای است از:

King of the Seven Climes

A History of the Ancient Iranian World (3000 BCE-651 CE)

Edited by Touraj Daryaee

UCI, Jordan Center for Persian Studies, 2017



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

به کوشش تورج دریایی

پادشاه هفت اقلیم

تاریخ ایران باستان (۳۰۰۰ ق.م - ۶۵۱ م)

ترجمه سارا مشایخ

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ ترانه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۰۹-۵

ISBN: 978-622-04-0409-5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	پیشگفتار.....
۱۳	۱. پادشاهی عیلام..... کامیار عبدی
۵۳	۲. اتحادیهٔ ماد..... هیلاری گاپنیک
۸۳	۳. شاهنشاهی هخامنشی..... لوید لوئلین-جونز
۱۳۵	۴. ایران دورهٔ سلوکی..... عمر کولورو
۱۵۷	۵. شاهنشاهی اشکانی..... لئوناردو گرگوراتی
۱۸۹	۶. شاهنشاهی ساسانی..... تورج دریایی و خداداد رضاخانی
۲۳۷	۷. از پادشاهی کوشان تا ترک‌های غربی..... خداداد رضاخانی
۲۶۷	نمایه.....

پیشگفتار

در یکی از متون فارسی میانه به نام «خسرو و ریدک» خسرو اول انوشیروان، یکی از معروف‌ترین پادشاهان ایران باستان، haft kišwar xwadāy نامیده می‌شود؛ به معنای «پادشاه هفت اقلیم». قدمت این لقب حداقل به دوران هخامنشی برمی‌گردد و احتمالاً قدمتی به درازای جهان‌بینی زرتشتی/اوستایی دارد. با نگاه کردن به قدیمی‌ترین سروده‌های ایرانی، گاتاهای زرتشت، اوستای متأخر و همچنین آثار مکتوب به زبان پهلوی، درمی‌یابیم که ایرانیان باستان جهان را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند. در حقیقت، در بعضی دوره‌ها، آرزوی متحد کردن این هفت اقلیم زیر سلطنت یک شاه واحد نیز وجود داشته است. بنابراین، لقب پادشاه هفت اقلیم، که خسرو اول در قرن ششم م برای خود به کار می‌برد، نشان‌دهنده‌ی جاه‌طلبانه‌ترین رؤیای جهانگشایی است که در سنت نوشتاری دنیای ایران باستان می‌توان یافت. با شروع از این نقطه، در این کتاب قصد داریم گزارشی درباره‌ی سلسله‌ها و حاکمانی که سعی در گذر از محیط اطراف خود و نقش‌آفرینی در سیاست‌های کلان دنیای ایرانی داشته‌اند به خوانندگان عرضه کنیم.

تاکنون، در مباحثات مشابه در زمینه‌ی تاریخ ایران، رسم بر این بوده که آغاز دنیای مشخصاً ایرانی را به قدرت گرفتن کوروش کبیر و تأسیس امپراتوری هخامنشی نسبت دهند. اما در حقیقت، این الگویی جدید است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ م تحت تأثیر تاریخ‌نگاری کلاسیک و اروپایی در ایران محبوبیت یافت. اما در همین زمان روایات دیگری از تاریخ دنیای ایرانی وجود دارد، روایاتی که ما را به ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد و به مناطقی مثل سیلک در نزدیکی کاشان و دیگر محوطه‌های باستان‌شناختی می‌برند. هرچند روایات باستان‌شناختی در مورد قدرت‌های محلی بسیار جذاب‌اند، هدف این کتاب تمرکز بر موجودیت‌های سیاسی‌ای است که سعی در کنترل مناطقی فراتر از اقلیم محلی خود داشته‌اند. در نتیجه روایت این کتاب با تمدن عیلام آغاز می‌شود، تمدن و پادشاهی بانفوذی که سال‌ها قبل از به قدرت رسیدن هخامنشیان به وجود آمده بود. تمدن عیلام همزمان با بین‌النهرین سیستم نوشتاری، فرهنگ و سیاست بسیار پیچیده‌ای داشته است، و همچنین شهرهایی داشته مثل شوش و آشان. همان‌طور که کامیار عبدی

در بخش مربوط به عیلام می‌نویسد، تمدن ایرانی بسیار وامدار تمدن، جهان‌بینی و مفهوم پادشاهی عیلام است. در نتیجه ما این روایات را از سال ۵۵۰ ق.م و کوروش شروع نمی‌کنیم بلکه از سال ۳۰۰۰ ق.م و دوره عیلام اولیه شروع می‌کنیم، زمانی که اولین نشانه‌های این تمدن دیرینه در فلات ایران پدیدار شد.

کامیار عبدی بخش مربوط به عیلام را نوشته است، او در محوطه‌های عیلامی حفاری کرده و مطالعه زیادی در مورد تاریخ عیلام داشته است. عبدی در گزارشی مفصل دوران عیلام قدیم، میانه و نو و همچنین تقسیمات پیچیده سلسله‌ای عیلامی از دشت شوش تا کوهستان‌های انشان و شیماشکی^۱ [سیماش]^۲ را که در مدارک تاریخی ذکر شده‌اند با دقت توضیح می‌دهد. کتیبه‌ها و مدارک برجای‌مانده از فرمانروایان عیلامی به‌خوبی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های آنان را درباره پادشاهی، مقام سلطنت و کشورداری نشان می‌دهد. تا دوران عیلام میانه، ساختمان‌های عظیم مذهبی، مثل چغازنبیل، که با ساختمان‌های بین‌النهرینی رقابت می‌کردند ساخته شده بودند. دوران عیلام نو اثر بسیار مهمی بر هخامنشیان و کوروش کبیر، که بومی شهر عیلامی انشان بود، داشته است. فهم و درک فرهنگ عیلام و انشان، در کنار تاریخ و فرهنگ پارسیان، لازمه درک جهان‌بینی و سیاست کوروش است. مقاله عبدی روایتی کامل و جامع درباره تاریخ عیلام و جایگاه مهمش در تاریخ خاور نزدیک و جهان ایرانی است.

هیلا ری گاپنیک^۳، که در محوطه‌های مادی حفاری کرده و با مناطقی مثل گودین‌تپه کاملاً آشناست، پژوهشی عالی در مورد موقعیت مادها در تاریخ ایران و خاور نزدیک منتشر کرده است. گاپنیک در بخش مربوط به مادها به این واقعیت اشاره می‌کند که ما از مادها در مورد خودشان نمی‌شنویم چرا که فقط دیگران و دشمنانشان در مورد ایشان نوشته‌اند. گاپنیک مدارک مختلف و در بعضی موارد متناقض با یکدیگر را مطالعه کرده و گزارش منحصربه‌فردی در مورد تاریخ ماد ارائه داده است. بررسی محوطه‌های مادی مثل نوشیجان‌تپه، گودین‌تپه و دیگر محوطه‌ها تصویر بهتری از این اتحادیه به دست داده است. همان‌طور که وی در انتهای مقاله‌اش اشاره می‌کند، مادها اشکال جدیدی از حکومت بر اساس مذاکره و اجماع پایه‌گذاری کردند، و همچنین میراث یک امپراتوری را برای ما باقی گذاشتند.

لوید لوئلین-جونز^۴، متخصص تاریخ هخامنشی، گزارش مفصلی از امپراتوری ایران از زمان کوروش تا داریوش سوم ارائه می‌دهد. در این جا کوروش کبیر، داریوش اول و

1. Shimashki

۲. قلاب‌هایی که در متن آمده، اگر از مؤلف باشد، در پانویست مشخص شده؛ در غیر این صورت، قلاب از مترجم است. — م.

3. Hilary Gopnik

4. Lloyd Llewellyn-Jones

دیگر اعضای خاندان سلطنتی هر کدام جدا جدا معرفی می‌شوند. اما فراتر از پادشاهان، به ایده پادشاهی، حکومت، و روش‌هایی که امپراتوری را منسجم و یکپارچه نگه می‌داشت پرداخته شده است. اگر از امپراتوری هخامنشی یک چیز در خاطره‌ها باقی مانده باشد همانا توان این امپراتوری در حفظ صلح (صلح پارسی) و حکمرانی بر قسمت بزرگی از دنیای آفریقایی-اروپایی-آسیایی [آفرو-اوراسیا] است. این شاهکار، چنان‌که لوتلین-جونز نشان می‌دهد، با کمک سنت‌های تشریفاتی و ایدئولوژیک هم ایرانیان و هم مردمان خاور نزدیک تحقق یافت. به آثار و نتایج این امپراتوری نیز هم از دیدگاه اروپامحور به گذشته و هم مواجهه خود ایران با هخامنشیان پرداخته شده است.

عمر کولورو^۱ بحثی بسیار ضروری در مورد جایگاه سلوکیان در تاریخ ایران (بعد از فتح بابل در سال ۳۱۲ ق.م که یونانی‌ها و مقدونی‌های وارد دنیای ایرانی می‌شوند) ارائه می‌دهد. در این مقاله تاریخ سیاسی سلوکیان با جزئیات ارائه می‌شود و نشان می‌دهد که سلوکیان با جمعیت ایرانی بخش‌هایی از این منطقه در صلح به سر می‌بردند، در حالی که با بعضی دیگر از پادشاهی‌ها، از جمله الیمایی‌ها در جنوب غربی ایران، روابط تنش‌آمیز داشته‌اند. بعد از این، ارتباط بین سلوکی‌ها و فرترکه‌های [والی‌ها] پارس نیز شروع می‌شود. وفاداری فرترکه‌ها به هخامنشیان را در آثار هنری و سکه‌های باقیمانده از ایشان می‌توان مشاهده کرد. جنگ دایم بین سلوکی‌ها و دشمنانشان سلوکیان را ضعیف کرد و سرانجام فرمانروایی ایشان را، دست‌کم در محدوده ایران، از بین برد. اضمحلال سلوکیان موقعیت را برای به قدرت رسیدن اشکانیان در قلمرو ایرانی فراهم کرد.

لئوناردو گریگوراتی^۲ در مورد تاریخ اشکانیان می‌نویسد، قومی که در قرن سوم ق.م از آسیای مرکزی به منطقه دریای خزر کوچ کرده بودند. با گذشت زمان، اشکانیان سلوکیان را از منطقه بیرون راندند و سرانجام با رومی‌ها در غرب درگیر شدند. گریگوراتی درباره ساختار امپراتوری اشکانی و توان شاه بزرگ در کسب وفاداری شاهان محلی و اعضای قبیله پرنی صحبت می‌کند. قدرت و ساختار امپراتوری اشکانی موضوعی است که مفصل و دقیق به آن پرداخته می‌شود. در این مقاله به تاریخ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اشکانیان بر اساس منابع کلاسیک و همچنین اسناد به‌دست‌آمده از نسا پرداخته شده است. تورج دریایی و خداداد رضاخانی گزارش مختصری از تاریخ سیاسی و مطالعات مربوط به ساسانیان ارائه می‌دهند. هرچند مطالعه تاریخ امپراتوری روم برای شناخت بیشتر تاریخ سیاسی ساسانیان حایز اهمیت است، دریایی و رضاخانی به شرق و مرکز این امپراتوری نیز توجه کرده‌اند و دیدگاه متوازی از جهان‌بینی این امپراتوری ارائه می‌دهند. ایشان همچنین درباره زیرساخت‌های ایدئولوژیک امپراتوری ساسانی که منجر

به بقای این امپراتوری به مدت چهار قرن می‌شود (از اردشیر اول تا یزدگرد سوم) صحبت می‌کنند. در این مقاله به اقتصاد، دین، زبان و ادبیات ساسانیان با هدف ارائه تصویری کلی از این امپراتوری دوران باستان متأخر پرداخته شده است.

در آخر، خداداد رضاخانی در مورد امپراتوری کوشان، یا همان «هون‌های ایرانی»، و امپراتوری ترک‌های غربی صحبت می‌کند. او استدلال می‌کند که گفتگو در مورد کوشانیان و جانشینانشان پیش‌نیاز درک تاریخ ایران باستان است. کوشانیان در چهارچوب سیاست و ایدئولوژی ساسانیان و اشکانیان اهمیت پیدا می‌کنند چرا که سرنوشت و سنت‌های هر دو گروه با سرنوشت و سنت‌های کوشانیان و دیگر قدرت‌های سیاسی شرق ایران گره خورده است. با نگاه به مدارک و شواهد جدیدی که از باختر به دست آمده، در کنار سکه‌ها و کتیبه‌ها، حال درک بهتری از تاریخ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شرق ایران در مقایسه با «غرب» ایران و همسایگانش در آسیای مرکزی به دست می‌آوریم. این دنیایی بود که بر اثر هجوم قبایل و اقوام جدید از سرحدات چین تا استپ‌های اوراسیا به سرعت در حال تغییر بوده است. خداداد رضاخانی با کاوش در فرهنگ مادّی و منابع نوشتاری، ارتباط بین قدرت‌های مختلف شرق و غرب ایران و اثرش بر دنیای باستان متأخر و قرون میانه را به ما نشان می‌دهد.

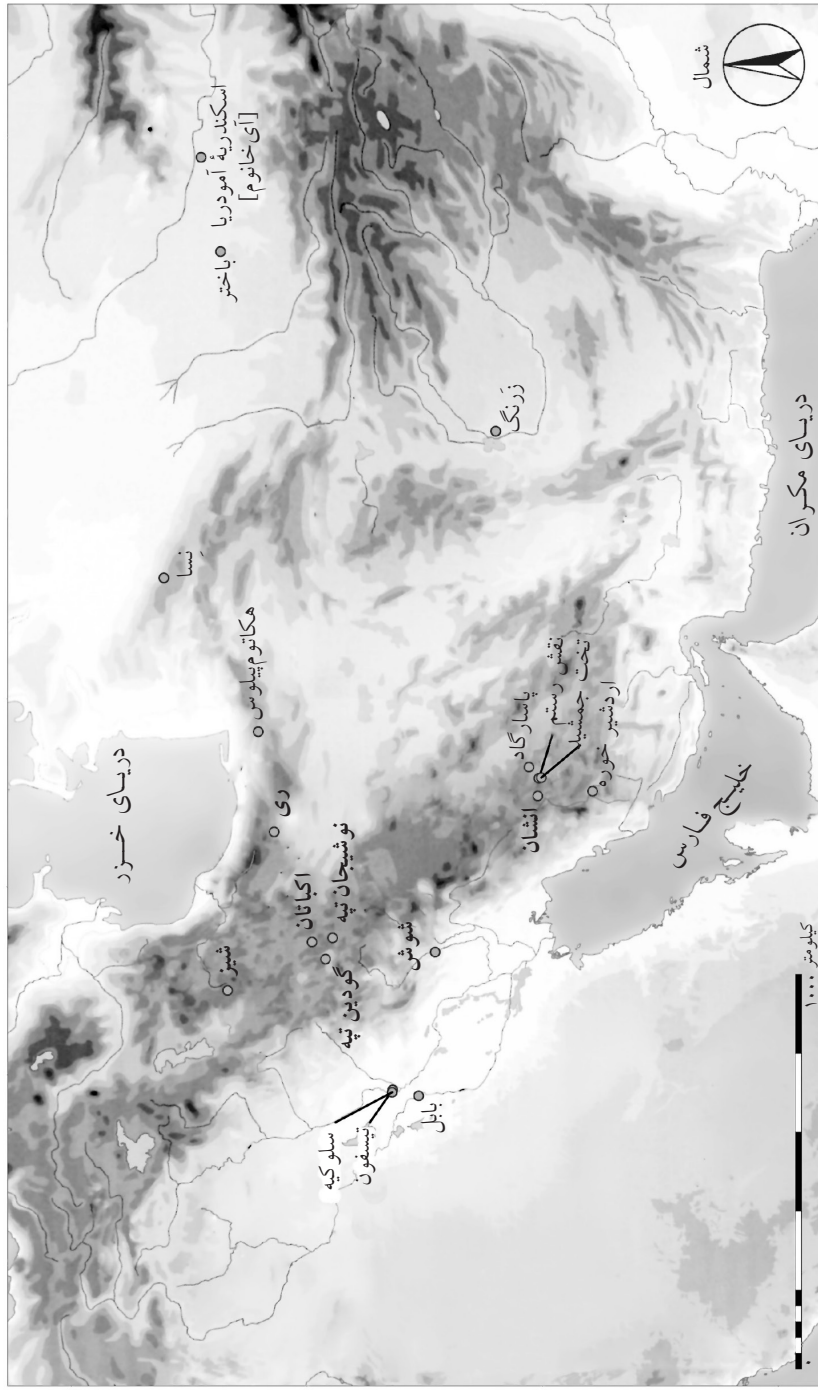
مقالات این مجموعه، که دوره زمانی طولانی‌ای از عیلام اولیه تا باستان متأخر را در بر می‌گیرد، تصویری از تاریخ ایران باستان ارائه می‌دهد که فراتر از مرزهایی است که دیگر پژوهش‌های تاریخی تصویر و ترسیم کرده‌اند. این کتاب سعی دارد با بحث و گفتگو درباره تاریخ تمدن عیلامی، سلوکی، کوشانی، و دیگر حکومت‌هایی که در تاریخ ایران حاشیه‌ای شمرده می‌شده‌اند شیوه‌ای نو برای نگاه به تاریخ ایران فراهم آورد. با نگاه از دریچه مفهومی ایدئولوژیک، که هم تحت تأثیر ایدئال‌های ایرانی‌زبان‌ها و هم سنت‌های عیلام و بین‌النهرین قرار گرفته است، مقالات مختلف این کتاب در چهارچوب خاصی قرار می‌گیرند. این چهارچوبی است که تمام این موجودیت‌های سیاسی موقت و مختلف جغرافیایی را زیر لوای مفهومی متحد می‌کند که در قرون میانه تحت عنوان جهان ایرانی شناخته می‌شود.

در این جا مایلم از آقای رامین یشمی به خاطر کشیدن نقشه برای این کتاب، نقشه‌ای که در آن شهرها و مراکز مهم فلات ایران مشخص شده‌اند، تشکر کنم.

تورج دریایی

استاد تاریخ ایران باستان

دانشگاه کالیفرنیا، ارواین



نقشه ۱. فلات ایران و خاور نزدیک

پادشاهی عیلام

□ کامیار عبدی

مقدمه

تمدن عیلام (حدود ۳۰۰۰ ق.م تا ۲۰۰ م) یکی از دیرپاترین و در عین حال ناشناخته‌ترین تمدن‌های خاور نزدیک باستان است. گستره جغرافیایی این تمدن، که تماماً درون مرزهای سیاسی ایران امروز واقع شده است، و اندک بودن کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه‌های عیلامی و بی‌علاقگی کلی انجمن‌های باستان‌شناسی ایرانی و بین‌المللی به تمدن عیلام از جمله عوامل اصلی دانش ناقص و پراکنده ما در مورد این تمدن باستانی هستند (نگاه کنید به Cameron 1936; Amiet 1966; Hinz 1972; Carter and Stolper 1984; Potts 2016).

با این حال، در محافل حرفه‌ای به دلیل وجود بیش از نیم قرن تحقیقات زبان‌شناختی و باستان‌شناختی، گروهی کوچک، و در حال کوچک‌تر شدن، از «عیلام‌شناسان» تصویری کلی از تاریخ عیلام، عمدتاً تاریخ سیاسی، به دست داده‌اند. عنوان کمتر شنیده‌شده «عیلام‌شناسان» را محققان تمدن عیلام برای خودشان برگزیده‌اند، به پیروی از همکارانی که در رشته‌های شناخته‌شده‌تری مثل آشورشناسی، سومرشناسی و هیتی‌شناسی فعالیت می‌کنند.

دانش ما در مورد تاریخ سیاسی عیلام، حتی با وجود آشنایی ابتدایی با ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ایدئولوژیک، دینی، قوم‌نگاری و جمعیت‌شناختی عیلام، بسیار جزئی است. می‌دانیم که هرچند نه همیشه، اما در دوره‌های مشخصی از تاریخ، عیلام نیروی سیاسی مهم و گاهی نیرومند نظامی‌ای در فضای متشنج خاور نزدیک باستان به حساب می‌آمده است. به همین دلیل موجودیت‌های قوی‌تر و بانفوذتر سیاسی و فرهنگی منطقه مخصوصاً بابل و آشور اغلب سعی در مقابله با عیلام داشته‌اند. در این جا به مشکل پیچیده دیگری برمی‌خوریم و آن این که مقدار قابل توجهی از اطلاعات ما در مورد عیلام باستان از منابع جامع و مشروح بین‌النهرینی می‌آیند، منابعی که نویسندگان آن — به حق یا ناحق — سعی در بدنام کردن عیلامی‌ها داشته‌اند.

به لطف کاوش‌های دهه ۱۹۷۰ م اکنون می‌دانیم عیلام از نظر جغرافیایی وسیع (Vallat

Amiet 1986, 1993, 1980)، و احتمالاً بزرگ‌تر از تمدن‌های همدوره‌اش یعنی سومر، بابل و آشور بوده است. ظاهراً برخلاف تصور نسل اول عیلام‌شناسان، عیلام از دو همسایه غربی‌اش در بین‌النهرین بسیار بزرگ‌تر بوده است. امروزه می‌دانیم که دشت آبرفتی واقع در کوهپایه جنوب‌غربی رشته‌کوه زاگرس، که ما آن را دشت «سوزیانا» می‌خوانیم و در دوران باستان شوشان می‌خواندند، جزئی از عیلام بوده است. همچنین منطقه کوهستانی بستر رودخانه کُر، که حدود ۶۰۰ کیلومتری به سمت جنوب‌شرق و در قلب کوه‌های زاگرس جنوبی قرار دارد، منطقه مرودشت امروزی که مردم باستان آن را اَنشان می‌نامیده‌اند، جزئی از عیلام بوده است. مناطق عمدتاً کوهستانی که این دو مرکز اصلی را احاطه کرده‌اند نیز ظاهراً بخشی از عیلام بوده‌اند یا حداقل ارتباط قوی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، و شاید قومی و زبانی با عیلام داشته‌اند.

دو ناحیه اصلی عیلام — دشت شوشان و منطقه کوهستانی اَنشان — به‌ترتیب حول محور دو مرکز شهری شوشان (شوش امروزی) (Amiet 1988; Harper et al. 1992) و اَنشان (ملیان امروزی) (Sumner 1988; Abdi 2005) متمرکز بوده‌اند. در این مقاله از هر دو نام امروزی و قدیمی این مناطق استفاده خواهد شد.

در این جا مشکل دیگری نیز در مورد دانش نامتوازن ما در خصوص عیلام وجود دارد: شوش، دروازه عیلام به سوی نقاط غربی، از جمله بین‌النهرین، که به دلایل اقتصادی و احتمالاً سیاسی قدرت‌های بین‌النهرینی بسیار متمایل به کنترل آن بوده‌اند، سابقه بیش از یک قرن کاوش‌های گسترده دارد (Abdi 1994; Chevalier 1997)، در حالی که اَنشان (ملیان امروزی)، شهری که احتمالاً مرکز اصلی سیاسی و مخزن فرهنگی عیلام بوده، به‌تازگی در سال ۱۹۶۸ کشف شده و فقط ۲/۵ درصد از مساحت ۲۰۰ هکتاری‌اش حفاری شده است. در نتیجه، در زمینه دانش ما از عیلام کفه ترازو به نفع دشت‌ها، به‌ویژه شوش، و تا حد کمتری دیگر محوطه‌های واقع در شوشان سنگینی می‌کند، از جمله کَبَنَک [کابناک]^۱ (هفت‌تپه امروزی) و ال اونتاش-ناپیریشا^۲ (چغازنبیل امروزی) و چند محوطه دیگر. تنها استثنا در این دوگانگی دشت-کوهستان محوطه لیان یا تلِ پایتول^۳ (نام باستانی نامشخص) در بندر بوشهر است.

دو ناحیه اصلی عیلام — دشت شوشان و منطقه کوهستانی اَنشان — هر دو هزاران سال سکونتگاه بشر بوده‌اند. هر کدام از این مناطق جامعه‌ای مجزا با ویژگی و روش‌های معیشتی خاص خود را (در شوش کشاورزی با آبیاری متمرکز و در مقیاس کوچک‌تر دامداری، و در اَنشان دامداری در مقیاس بزرگ‌تر و کشاورزی در مقیاس کوچک‌تر) پایه‌گذاری کردند. طبیعتاً این موضوع منجر به شکل‌گیری دو ساختار اجتماعی-سیاسی

1. Kabnak

2. Al Untāš-Nāpiriša

3. Tol-e Pāytol

متمایز برای مدیریت این دو اقتصاد و حفظ توازن ظریف بین مردمانی شد که در این حوزه‌ها فعالیت می‌کردند. خیلی زود بین دو منطقه دشت و کوهستان پیوندهای فرهنگی و اقتصادی برقرار شد و تحت تأثیر وابستگی‌های قومی و فرهنگی بین دو منطقه این رابطه محکم‌تر شد. ظاهراً آمیزه‌ای از عوامل اجتماعی-اقتصادی داخلی و محرک‌های بیرونی، احتمالاً از طرف همسایگان غربی، فرایند تشکیل دولت‌های آنشان و شوش را به جریان می‌اندازد. از ترکیب این دو ساختار سیاسی تمدن عیلام به وجود می‌آید.

تاریخ عیلام

به پیروی از طرحی که عیلام‌شناسان ابداع کرده‌اند و به طور کلی خود از آن استفاده می‌کنند، تاریخ طولانی عیلام به چند دوره تقسیم می‌شود که ما در این مقاله از آن بهره می‌گیریم: دوره عیلام اولیه (حدود ۳۲۰۰-۲۷۰۰ ق.م)، دوره عیلام قدیم (حدود ۲۷۰۰-۱۶۰۰ ق.م)، دوره عیلام میانه (حدود ۱۴۵۰-۱۰۰۰ ق.م)، دوره عیلام نو (حدود ۱۰۰۰-۶۴۷ ق.م) و دوران پارسی-عیلامی (حدود ۶۴۷-۵۲۰ ق.م). البته نیاز به گفتن ندارد که این تقسیمات و همچنین «سلسله‌های ادعایی» عیلامی را سال‌ها بعد عیلام‌شناسان ابداع کردند و مردم عیلام باستان چنین تصور و ذهنیتی نداشتند. مردم عیلام، همانند مردم دیگر تمدن‌های باستانی، اسناد نوشتاری‌شان را بر اساس سال‌های حکومت فرمانروایانشان تنظیم و ثبت می‌کردند.

بنا بر تمام دلایل و شواهد، دوره عیلام اولیه را باید اولین و سازنده‌ترین مرحله در شکل‌گیری تاریخ تمدن عیلام به شمار آورد. پراکندگی گسترده فرهنگ مادی عیلام اولیه، مخصوصاً ابزارآلات اداری مثل الواح، مهر و قالب مهر، در سراسر فلات ایران نشان می‌دهد که ما با شبکه‌ای تجاری سروکار داریم که در دورترین نقاط فلات ایران نیز پایگاه داشته است یا این‌که سیستم‌های اداری و حسابداری خود را به نقاطی که فعالیت اقتصادی و تجاری داشتند صادر می‌کرده است. با وجود این، تقریباً هیچ اطلاعی در مورد نظام سیاسی‌ای که از این فعالیت‌ها حمایت می‌کرد یا نمایندگانی که این مناطق اقتصادی را اداره می‌کردند نداریم (Alden 1982). برخی شواهد باستان‌شناختی، مثل بناهای یادبود که در منطقه ABC ملیان (آنشان باستان) از دل خاک بیرون آمده است، وجود مقدار زیادی کالای لوکس و همچنین بعضی الواح عیلامی اولیه، ممکن است شواهدی از یک نظام سیاسی در حال ظهور و همچنین اولین جلوه‌های فیزیکی تمدن عیلامی باشند. ما اطلاعات بسیار اندکی از نهادهای سیاسی عیلام اولیه در دست داریم، ولی حدس می‌زنیم که فعالیت‌های اقتصادی عیلام اولیه در این دوره در فلات ایران در ایجاد شبکه‌های اجتماعی-فرهنگی که بعدها تمدن عیلامی را پایه‌گذاری کردند بسیار مؤثر بوده‌اند (T. F. Potts 1994).

دو مسئله مربوط به سیستم نوشتاری عیلام اولیه در زمینه بازسازی تاریخ عیلام همچنان مشکل‌زا هستند: اول این‌که اطلاعات تاریخی که از متون عیلام اولیه استخراج می‌شوند ناچیزند (Dahl 2009)، و دوم این‌که آیا سیستم نوشتاری عیلام اولیه پیشگام مستقیم زبان عیلامی یا حتی جلوه فیزیکی زبان عیلامی به شمار می‌آید یا فقط نوعی سیستم حسابداری بوده است؟ این سؤال مهمی است که تاکنون بی‌جواب مانده است. نسل قدیمی محققان بر این باورند که به دلیل شباهت‌های صرفی^۱ می‌شود نتیجه گرفت که سیستم نوشتاری عیلام اولیه احتمالاً پیشگام سیستم نوشتاری بسیار ساده‌تر و مختصرتر «خط سطری عیلامی» در عیلام قدیم بوده است، سیستم نوشتاری‌ای که بعد از وقفه‌ای ششصدساله دوباره پدیدار می‌شود. وضعیت ما در مورد خط سطری عیلامی به مراتب بهتر است. جدا از این‌که آیا ارتباطی بین خط عیلامی اولیه و عیلامی قدیم وجود دارد یا نه، و جدا از این‌که منشأ خط عیلامی قدیم چیست، این سیستم نوشتاری عجیب با نام یکی از اولین شخصیت‌های تاریخ عیلام، پوزور-اینشوشیناک [پوزور-اینشوشینک]^۲، گره خورده است. اطلاعات زیادی در مورد زندگی و حکمرانی پوزور-اینشوشینک، که ظاهراً آخرین پادشاه «سلسله» آوان^۳ بوده، از مجموعه نوشته‌های عیلامی قدیم در شوش به دست آمده است (Steinkeller 2013).

دوران عیلام قدیم (حدود ۲۷۰۰-۱۶۰۰ ق.م)

دوران عیلام قدیم، زمانی که بنیان‌های اداری، سیاسی و ایدئولوژیک تمدن عیلام در حال شکل‌گیری بوده، متأسفانه یکی از کم‌شناخته‌شده‌ترین دوره‌های تمدن عیلام است. بجز کاوش‌های انجام‌شده در شوش، که همه در دورانی که روش‌های کاوش ابتدایی و سیستم ثبت و ضبط نادقیق بوده است انجام شده‌اند (Mousavi 1996)، هیچ محوطه دیگری مربوط به عیلام قدیم حفاری نشده است. به همین دلیل، دانش ما از این دوران بسیار مهم تاریخ عیلام بسیار مبهم است. با این حال، عیلام‌شناسان بر اساس منابع تاریخی و کتیبه‌ها توانسته‌اند سه «سلسله» از دوران عیلام قدیم را شناسایی کنند: آوان، شیماشکی، و سوکل‌مخ^۴.

«سلسله» آوان (حدود ۲۷۰۰-۲۱۰۰ ق.م)

در ادامه مطالعه غیرمعارفی از «سلسله» آوان ارائه خواهد شد. شرح حال این سلسله از پایان شروع می‌شود و در زمان به عقب برمی‌گردد چرا که چندین مسئله اساسی در مورد سلسله آوان حول محور آخرین پادشاه این سلسله، پوزور-اینشوشینک، می‌گردد.

1. morphological

2. Puzur-Inšušināk

3. Awān

4. Sukkalmah

در مورد خاستگاه و گاهشماری وقایع زندگی پوزور-اینشوشینک بحث‌های زیادی وجود دارد. به نظر می‌رسد که وی اول منصب انسی^۱ (فرماندار) شوش را داشته است، اما به تدریج به مقام گیرنیتا^۲ (حاکم؟) عیلام و سرانجام به مقام لوگال^۳ (پادشاه) اوان می‌رسد. پیشرفت و موفقیت پوزور-اینشوشینک در نظام سیاسی عیلام ظاهراً با مبارزه‌های نظامی وی و گسترش قلمروش هم در غرب ایران و هم در مناطق مرکزی بین‌النهرین در دوران آشفته بین فروپاشی سلسله اکد/آگاده (حدود ۲۱۵۰ ق.م) و به قدرت رسیدن سلسله سوم اور (حدود ۲۱۱۰ ق.م) ارتباط مستقیم دارد. با وجود این، به نظر می‌رسد که هرچند نام وی در کنار نام دیگر پادشاهان اوان در «فهرست پادشاهان شوش» ذکر شده است (نگاه کنید به زیر)، پوزور-اینشوشینک نه به اوان‌ها بلکه به شوشی‌ها تعلق دارد (Glass-ner 1998)، هم به این دلیل که نامش برگرفته از نام اینشوشینک خدای پشتیبان شوش (شوشیان) است و هم این‌که اولین پست سیاسی‌اش فرمانداری (انسی) شوش بوده که ظاهراً در این زمان همچنان زیر فرمان پادشاهی اکد بوده است. این موضوع سؤال دیگری درباره‌ی او برای ما مطرح می‌سازد: پوزور-اینشوشینک به چه دوره‌ای تعلق دارد؟ نسل پیشین محققان (مقایسه شود با Cameron 1936; Hinz 1972) باور داشتند که پادشاهی پوزور-اینشوشینک مربوط به دوران بعد از نارام-سین^۴ از سلسله اکد (۲۲۵۴-۲۲۱۸ ق.م) است، اما پیر آمیه^۵ با استفاده از تحلیل‌های تاریخی هنر با دلیل و مدرک ادعا می‌کند که وی به دورانی نزدیک‌تر به سلسله سوم اور تعلق دارد. این ادعا در سال ۱۹۸۷ م بعد از کشف و ترجمه یک نسخه قدیمی بابلی از سنگنبشته اور-نمه^۶ بنیان‌گذار سلسله سوم اور (که پیش‌تر به نام اور-نمو هم شناخته می‌شده است) در ایسین^۷ به تأیید رسید و در نتیجه دوره زندگی پوزور-اینشوشینک حدود سال ۲۱۰۰ ق.م تخمین زده شد. این تاریخ‌گذاری جدید مشکلات جدیدی برای گاهشماری رویدادهای «سلسله» اوان ایجاد می‌کند. پوزور-اینشوشینک (که مطمئناً در حدود سال ۲۱۰۰ ق.م می‌زیسته است) در کتیبه‌اش در شوش پدر خود را شیمپی-ایشوک^۸ می‌نامد، اما نام این شخصیت در «فهرست پادشاهان شوش» وارد نشده است و پادشاه قبل از پوزور-اینشوشینک به نام هیتا^۹ است که ظاهراً حاکمی عیلامی بوده که با نارام-سین پادشاه اکد پیمانی امضا کرده است (Hinz 1967). این متن جالب به خط میخی عیلامی قدیم را می‌توان اولین سند تاریخی تاریخ ایران به شمار آورد (Hinz 1967).

نارام-سین مطمئناً در سال‌های ۲۲۵۴ تا ۲۲۱۸ ق.م می‌زیسته، و در نتیجه هیتا (کسی

1. ensi
5. Pierre Amiet
9. Hita

2. GİR.NÍTA
6. Ur-Namma

3. lu-gal
7. Isin

4. Narām-Sîn
8. Šimpi-išhuk

که ظاهراً این پیمان را با نارام-سین امضا کرده است) هم به احتمال زیاد متعلق به قرن بیست و سوم ق.م باشد. در نتیجه، ما با سؤال سختی روبه‌رویم: چگونه می‌توانیم فاصله یک قرن و نیم بین هیتا و پوزور-اینشوشینک (یا نارام-سین و اور-نمو در گاهشماری بین‌النهرین) را پر کنیم؟ البته منبعی نیز وجود دارد که هیتا را معاصر چند تن از امپراتوران اکد (از سارگن تا شر-کالی-شاری^۱) می‌داند. با وجود این، پر کردن خلأ ۱۵۰ ساله در سلطنت هیتا ناممکن به نظر می‌رسد.

«فهرست پادشاهان» شوش

اکنون توجه خود را به مهم‌ترین سند از دوران اولیه تاریخ عیلام معطوف می‌کنیم. این سند کتیبه کوچکی به اندازه کف دست (در ابعاد $2/7 \times 6/4 \times 8/2$ سانتیمتر) است که در سال ۱۹۳۰ م در حین حفاری‌های [رولان] دُ مکِنِم^۲ [باستان‌شناس فرانسوی] در شوش کشف شده است. متن کتیبه را ونسان شیل^۳ که به اهمیت این سند پی برده بود سریعاً منتشر می‌کند. این متن که به اکدی نوشته شده و به سال‌های ۱۸۰۰-۱۶۰۰ ق.م (دوران سوگل‌مخ‌ها) بازمی‌گردد، و احتمالاً اعلامیه‌ای سیاسی است نه یک سند تاریخی واقعی (Glassner 1996)، از دوازده پادشاه آوان و دوازده پادشاه شیماشکی نام می‌برد.

این فهرست بسیار عجیب است چرا که هیچ ارتباط نسبی بین افراد نامبرده یا سال‌های سلطنتشان در متن وجود ندارد. با این حال، پر شیل^۴ این دوجین شخصیت را اعضای «سلسله‌های سیماش و آوان عیلام» می‌خواند. هفت نفر اول این فهرست (پلی،^۵ تارپ،^۶ اوکوتاهیش،^۷ هیشور،^۸ شوشونتاران،^۹ ناپیلیهوش^{۱۰} و کیکوتانتیمتی^{۱۱}) هرچند اسامی عیلامی دارند (Zadok 1984)، نامشان در هیچ منبع دیگر عیلامی یا بین‌النهرینی ذکر نشده است. نفر هشتم لوهیشان^{۱۲} احتمالاً همان لوح-ایشان^{۱۳} است، پسر هیشپ-راتپ^{۱۴} «لوگال (پادشاه) عیلام» که نامش در کتیبه‌های C7 و C13 سارگن پادشاه اکد ذکر شده است. نام نفر نهم، هیشپ-راتپ، احتمالاً ترجمه عیلامی یا املای دیگر نام هیشپ-راشینی^{۱۵} است که سارگن از او به عنوان «لوگال (پادشاه) عیلام» نام می‌برد. این که آیا نام این پدر و پسر در فهرست پادشاهان شوش وارونه شده یا این که این فقط شباهت اسمی است، در حال حاضر برای ما مشخص نیست.

با قرار دادن این اطلاعات در کنار هم می‌توانیم حدس بزنیم که در اوایل دوران

1. Šar-kāli-šārri

4. Père Scheil

7. Ukutāhiš

10. Nāpilihuš

13. Luh-Išān

2. de Mecquenem

5. Peli

8. Hišur

11. Kikutānteimti

14. Hišep-Rātep

3. Vincent Scheil

6. Tārip

9. Šušuntārānā

12. Luhiššān

15. Hišep-Rāšini

اوروک-جمدت نصر متأخر^۱ در گاهشماری بین‌النهرینی و دوران عیلام اولیه یا دوره‌های شوش سوم-بانیش متأخر در گاهشماری ایرانی، موجودیتی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جنوب غرب ایران وجود داشته است که اهالی بین‌النهرین آن را عیلام می‌نامیده‌اند. به نظر می‌رسد که از دوره آغازین دودمانی (حدود ۲۷۰۰ ق.م و بعد از آن) عیلام به عنوان قدرت سیاسی در عرصه سیاسی بین‌النهرین ظهور می‌کند. عیلام در درگیری‌های سیاسی گاهی دست بالا را داشته، اما از نظر قدرت نظامی از امپراتوری اکد (۲۳۳۴-۲۱۵۴ ق.م) ضعیف‌تر بوده و به‌ناچار رویکردی مصالحه‌آمیز نسبت به این امپراتوری قوی داشته است. بهترین شاهد برای این رویکرد عیلام نسبت به اکد «پیمان عیلام با نارام-سین» است. با این حال، بلافاصله بعد از فروپاشی امپراتوری اکد، عیلامی‌ها تحت رهبری حاکم جاه‌طلبشان پوزور-اینشوشینک فرصت یافتند که از هویت سیاسی‌شان دفاع کنند. اما این فرصت کوتاه بود چرا که کمی بعد امپراتوری قدرتمند بین‌النهرینی، که از شهر اور برخاسته بود، عیلام را تحت سلطه خود درآورد. با این حال، بذر تحولات کاشته شده بود و سلسله بعدی عیلام، سلسله شیماشکی، در حال ظهور بود.

سلسله شیماشکی (حدود ۲۲۰۰-۱۹۰۰ ق.م)

فهرست پادشاهان شوش نام دوازده شخصیت دیگر را، بار دیگر بدون ذکر هیچ مطلبی درباره اصل و نسب یا دوران حکومتشان، تحت عنوان «دوازده پادشاه شیماشکی» ذکر می‌کند. پوزور-اینشوشینک در یکی از کتیبه‌هایش در مورد یکی از پادشاهان شیماشکی سخن می‌گوید که در طول یکی از عملیات‌هایش (ظاهراً در غرب ایران) به نزد وی آمده و با وی بیعت کرده است. اما نام این پادشاه در کتیبه پوزور-اینشوشینک ذکر نشده است. به هر روی، وجود این منبع نشان می‌دهد که همزمان با حکومت پوزور-اینشوشینک در شوش، پادشاه دیگری در شیماشکی حکومت می‌کرده است و در نتیجه دو سلسله اوان و شیماشکی مدتی نامعلوم به طور همزمان سلطنت می‌کرده‌اند. با این حال، بنا به همزمانی کتیبه فوق با متون سلسله سوم اور، اشتاینکالر (Steinkeller 2013) استدلال کرده که این پادشاه شیماشکی همان کیرنامه^۲ اولین پادشاه و گویا بنیان‌گذار سلسله شیماشکی است. ظاهراً روابط دوستانه و ازدواج‌های بین دو خاندان منجر به ایجاد و حفظ صلحی شکننده بین دو دولت اور و شیماشکی به مدت چندین نسل می‌شود. با وجود این، وضعیت رو به زوال امپراتوری اور که گویا از دوران سلطنت ایبی-سین^۳ (از ۲۰۲۸ ق.م به بعد) شروع شده بود، و همچنین اقدامات تحریک‌آمیز ایشی-ار^۴ فرماندار خیانتکار ایسین، خشم عیلامی‌ها را نسبت به اور برانگیخت. در سال ۲۰۰۴ ق.م نیروهای مشترک

1. Late Uruk-Jemdet Nasr

2. Kirnāme

3. Ibbi-Sin

4. Išbi-Errā

عیلام و شیماشکی تحت رهبری کینداتو،^۱ ششمین پادشاه شیماشکی در «فهرست پادشاهان شوش»، به بین‌النهرین مانند «طوفانی سهمگین» حمله و چندین شهر را تخریب و غارت کردند. سومین سلسله اور به دست این نیروهای مشترک منقرض شد و در اقدامی آشکارا تحقیرآمیز «ایبی-سین با غل و زنجیر به عیلام برده شد».

عیلامی‌ها بعد از نابودی رقیب اصلی‌شان و آزادی شهر شوش، حال می‌توانستند خودشان را «پادشاهان شیماشکی و عیلام» بخوانند. با این حال، خطر بین‌النهرین همواره برای عیلام وجود داشت. حملات کوتاه‌مدت گونگونوم^۲ پادشاه لارسا^۳ منجر به از دست رفتن شوش، هرچند برای مدتی کوتاه، و خلع ایدادو دوم^۴ پادشاه شیماشکی (احتمالاً در سال ۱۹۲۷ ق.م) شد. در این زمان، احتمالاً نظارت پایدار بر قلمروی چنین وسیع (از سوزیانا تا مرکز فلات ایران و احتمالاً شرق فارس به سمت کرمان) کار دشواری بوده است و به همین دلیل عیلامی‌ها تصمیم می‌گیرند که قلمرو خود را به شکل سازمان‌یافته‌تری اداره کنند. جریان سازماندهی عیلام را ابارات^۵ (یا اپارتی^۶) دوم یکی از آخرین پادشاهان شیماشکی شروع می‌کند، اما در دوران جانشین وی شیلَهه^۷ این تغییرات شدت می‌یابند که عملاً نظام («سلسله») سیاسی جدیدی به نام «سوکل مخ» (حاکمان بزرگ) پایه‌گذاری می‌شود.

سلسله سوکل مخ (حدود ۲۰۰۰-۱۵۰۰ ق.م)

لقب «سوکل مخ» بر مقامی بین‌النهرینی دلالت دارد که در متون متعلق به اوایل دوره آغازین دودمانی از آن نام برده شده است. در دوران امپراتوری اور این مقام تا حدی شبیه موقعیت نخست‌وزیر می‌شود، مخصوصاً در دولت شهر لاگاش^۸ که مسئولیت اداره استان‌های شرقی امپراتوری اور از جمله شوش و سوزیانا را به عهده داشته است. از این رو تعجبی ندارد که کوک-کیرمش^۹ حاکم شوش اولین حاکم عیلامی شناخته‌شده برای ما بود که خودش را «سوکل مخ شوش» نامید. اما در حقیقت این سلف وی شیلَهه بود که خود را «سوکل مخ عیلام» نامید و معمولاً شیلَهه بنیان‌گذار سلسله سوکل مخ‌ها و جد نیمه‌افسانه‌ای ایشان شناخته می‌شود و نه تنها در دوران سوکل مخ‌ها بلکه بعد از دوران ایشان نیز شیلَهه مورد احترام بود. هرچند ظاهراً شیلَهه بنیان‌گذار سلسله سوکل مخ بوده، معمار نظام حکومتی سوکل مخ‌ها احتمالاً ابارات (یا اپارتی) دوم، نهمین پادشاه شیماشکی در فهرست پادشاهان شوش، بوده است. بعد از وی و قبل از انقراض سلسله شیماشکی حداقل یک عضو دیگر

1. Kindattu

2. Gungunum

3. Lārsā

4. Idaddu II

5. Ebārāt

6. Epārti

7. Šilḥāḥa

8. Lāgāš

9. Kuk-Kirmaš

آن به نام ایدادو دوم به سلطنت می‌رسد. در منابع متأخرتر مربوط به شوتروک‌ها^۱ (حدود ۱۱۰۰ ق.م) از شیلَهه تحت عنوان «پسر عزیز ابارت [ابارات دوم]» نام برده می‌شود. اما این‌که آیا این موضوع واقعیت تاریخی است یا افسانه‌ای دودمانی (که بعدها ساخته و پرداخته شده) بر ما آشکار نیست.

به هر روی، این تحولات به ما نشان می‌دهد که احتمالاً چندین نسل از پادشاهان شیماشکی و سوکل‌مخ هم‌دوره بوده‌اند. انتقال قدرت از اولی به دومی در واقع انتقال بدون تنش قدرت از خاندان شیماشکی به خاندانی دیگر تحت رهبری ابارات دوم و معرفی یک نظام حکومتی جدید بوده است که به مدت پنج قرن (طولانی‌تر از هر سلسله‌ای در تاریخ ایران) بر عیلام فرمان راند و آغازگر دوران بی‌نظیری از قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی در تاریخ عیلام شد.

سه نکته مهم در مورد سلسله سوکل‌مخ لازم به ذکرند: اول، سیستم خاص حکومتی سوکل‌مخ‌ها؛ دوم، جانشینی در این سلسله؛ و سوم، سیستم عجیب کسب مشروعیت حکام سلسله سوکل‌مخ.

در یکی از تحقیقات اخیر در مورد تاریخ عیلام، جورج کمرون (Cameron 1936) استدلال کرده که سیستم خاصی در سلسله سوکل‌مخ وجود داشته، و بعد از چندین دهه تحقیقات و بحث و گفتگو دیگر عیلام‌شناسان هم استدلال وی را به طور کلی پذیرفته‌اند. بنا به استدلال کمرون، در دوره سوکل‌مخ قدرت سیاسی در دست انجمنی سه‌نفره بود که شامل دو نسل از اعضای خاندان سلطنتی بودند و اعضای انجمن عبارت بودند از: حاکم ارشد، که معمولاً لقب سوکل‌مخ (نایب‌السلطنه بزرگ) را داشت؛ حاکم میانه، معمولاً برادر سوکل‌مخ، ملقب به سوکل^۲ (نایب‌السلطنه) عیلام و شیماشکی؛ و یک حاکم جوان‌تر ملقب به سوکل شوش، که معمولاً پسر یا خواهرزاده سوکل‌مخ بود.

هرچند به نظر می‌رسد که انتساب خونی به خاندان سلطنتی از طریق مادر عامل مهمی در جانشینی محسوب می‌شده است، ظاهراً در عمل، بعد از مرگ سوکل‌مخ، سلطنت به سوکل عیلام و شیماشکی و بعد از وی به سوکل شوش می‌رسیده است. علی‌رغم وجود گزینه‌های مختلف و عناوین مختلفی که در این پانصد سال به کار رفته‌اند، به نظر می‌رسد که روش استاندارد جانشینی روشی است که کمرون (در بالا) معرفی کرده است. در حقیقت این سیستم تقسیم قدرت بین حکام مختلف در بین‌النهرین نیز به کار گرفته می‌شده است (و حتی در مصر و دیگر کشورهای جدیدتر و قدیمی‌تر). هدف این روش آشنا کردن اعضای جوان‌تر و بی‌تجربه‌تر خاندان سلطنتی با پیچیدگی‌های اداره «اتحادیه»

1. Šutrukids

۲. قلاب از مؤلف است. — م.

3. sukkal

(در نبود عنوان بهتر از واژه «اتحادیه» استفاده می‌شود) ناهمگون و پیچیده‌ای به نام عیلام در دوران سوگل مَخ‌ها بوده است. با این حال، باید به مسئله ماهیت نامتوازن منابع عیلامی توجه داشته باشیم. همان‌طور که قبلاً هم در این مقاله ذکر کردم، بیشتر متونی که از دوران سوگل مَخ‌ها به دست ما رسیده، که تعدادشان هم اصلاً کم نیست، از شوش به دست آمده است. در نتیجه دیدگاه ما در مورد سیستمی به پیچیدگی سیستم سلسله سوگل مَخ‌ها تحت تأثیر دیدگاه غالب در شوش، شهری که از قرار معلوم محل اقامت جوان‌ترین عضو انجمن سه نفره بوده، قرار گرفته است. عضو ارشد و قوی تر انجمن ظاهراً در آنشان زندگی می‌کرده است. مثلاً یکی از مهم‌ترین سوگل مَخ‌ها، سیوه-پالار-هوپک^۱، فقط در ملیان (آنشان باستان) از خود کتیبه‌های خشتی باقی گذاشته و هیچ کتیبه‌ای به نام وی در شوش پیدا نشده است. بر اساس این شواهد می‌توانیم، البته محتاطانه، حدس بزنیم که احتمالاً سیوه-پالار-هوپک در آنشان (که محل زندگی‌اش بوده) به کارهای عمرانی پرداخته، ولی هرگز چیزی در شوش نساخته است (شهری که احتمالاً از آن دیدار کرده ولی هرگز در آن زندگی نکرده است).

نام بیش از بیست شخصیتی که با سلسله سوگل مَخ‌ها مرتبط بوده‌اند ثبت شده است. با وجود این، فقط هشت نفر از آن‌ها با لقب والای سوگل مَخ شناخته می‌شوند. آخرین سوگل مَخ که اسم او مستند شده و تاریخی در کنار آن ثبت شده کوک-نشور دوم^۲ است که ظاهراً همدوره امی صدوقا^۳ پادشاه بابل بوده و حدود سال ۱۶۲۰ ق.م زندگی می‌کرده است. احتمالاً بعد از مرگ کوک-نشور دوم، چهار سوگل مَخ دیگر نیز وجود داشته‌اند که ما به علت کمبود منابع نوشتاری در موردشان چیزی نمی‌دانیم. اما به نظر می‌رسد که حکومت سلسله سوگل مَخ‌ها تا اوایل قرن پنجم ق.م ادامه پیدا کرده است. عوامل و شرایطی که منجر به از بین رفتن این سلسله دیرپا و تأثیرگذار شده است در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

دوره عیلام میانه (حدود ۱۵۰۰-۱۰۰۰ ق.م)

با پایان یافتن دوران حکومت سلسله سوگل مَخ‌ها، دوران عیلام قدیم نیز به پایان می‌رسد. در مورد این که سوگل مَخ‌ها به دست دشمن خارجی یا در نتیجه قیام داخلی از بین رفته‌اند مدرکی وجود ندارد. به همین ترتیب شروع سلسله بعدی (کیدینوها)^۴ هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و دو سلسله بعد از آن ایگ-هَلکی^۵ و شوتروکی، که هر دو به نام بنیان‌گذارشان شناخته می‌شوند، نیز وضع مشابهی دارند. این سه سلسله آغازگر دوره جدیدی از تاریخ عیلام هستند که عیلام‌شناسان آن را دوره عیلام میانه نامیده‌اند. این

1. Siwe-pālār-huhpak

4. Kidinuids

2. Kuk-Nāšur II

5. Ige-hālkids

3. Ammisaduqa

دوره دومین «دوره طلایی» تاریخ عیلام است، اما دلیل طلایی دانستن این دوره با طلایی خواندن دوره سوگل مخ‌ها متفاوت است. این دوران به دلیل ساخت‌وسازهای گسترده در هفت تپه و چغازنبیل و همچنین چندین عملیات نظامی مهم در بین‌النهرین، که سرانجام منجر به واکنش شدید بابل و سقوط دولت عیلام در پایان دوران سلسله شوتروکی می‌شود، عصر طلایی نام دارد. تقریباً دویست سال طول می‌کشد تا عیلام از این «دوران تاریک» تاریخش در اوایل هزاره اول ق.م رهایی یابد.

سلسله کیدینو (حدود ۱۵۰۰-۱۴۰۰ ق.م)

در ضمن کاوش‌های لایه دوازدهم (XII) منطقه شانتیر^۱ A در شهر سلطنتی شوش، لوحی با مهر شخصی به نام «کیدینو» به دست آمده که خودش را «پادشاه شوش و انشان» می‌نامد. در همین لایه پراهمیت و لایه بالایی آن چندین لوح یا مهر متعلق به چندین پادشاه متأخرتر دوره سوگل مخ‌ها، از جمله تن-اولی^۲، تمتی-هلکی^۳، کوک-نشور دوم، سوم، و حتی چهارم، و کودوزولوش^۴ (احتمالاً دوم) کشف شده است. ارتباط استراتژیک این مدارک (که با جزئیات در کتاب Steve et al. 1980 به شرح آن پرداخته شده است) به این واقعیت اشاره می‌کند که زمانی که سلسله سوگل مخ‌ها (به دلایل نامعلوم) به پایان دوران سلطنت خویش نزدیک می‌شده، چندین حکومت و حداقل یک سلسله در دشت عیلام در حال ظهور بوده است. با این حال، ما در مورد ظهور این سلسله جدید یا خاستگاهش چیزی نمی‌دانیم. اما احتمالاً کیدینو و جانشینش، که در مورد نسبت خانوادگی‌شان چیزی نمی‌دانیم، اهل شوش یا حداقل سوزیانا بوده‌اند و نه اهل مناطق کوهستانی. لقب «پادشاه شوش و انشان» (یا انزان) — برخلاف القابی که سوگل مخ‌ها برای خود به کار می‌بردند — القاب کهن پادشاهان عیلام میانه است و چه‌بسا نشان‌دهنده تغییر در ایدئولوژی سیاسی باشد، تغییری که فعلاً نمی‌توانیم در موردش اظهار نظر کنیم. در مورد گونه‌های مختلف این لقب استدلال شده که حکامی که از لقب «پادشاه شوش و انشان» استفاده می‌کرده‌اند حوزه حکومتشان محدود به شوش بوده است، اما کسانی که از لقب «پادشاه انشان و شوش» استفاده می‌کرده‌اند در انشان حاکم بوده‌اند. اما برخی دیگر این نظریه را رد کرده و استدلال کرده‌اند که لقب «پادشاه شوش و انشان» فقط در متون اکدی وجود دارد، در حالی که لقب «پادشاه انشان و شوش» به طور انحصاری فقط در متون عیلامی دیده می‌شود و احتمالاً روشی برای جلب نظر دو گروه عیلامی زبان و اکدی‌زبان در اتحادیه عیلام بوده است. با وجود شک و تردیدی که در مورد تبارشناسی «سلسله» کیدینوها وجود دارد، اکثر عیلام‌شناسان کیدینو را «بنیان‌گذار» «سلسله» و اولین فرمانروای دوران عیلام میانه می‌شناسند.

1. Chantier A

2. Tān-Uli

3. Temti-Halki

4. Kuduzuluš

ظاهراً کیدینو جانشین شخصی است به نام تن-روهوراتر^۱ که فقط از روی مهری استوانه‌ای که متعلق به مجموعه‌ای شخصی است و در آن تن-روهوراتر خودش را مثل کیدینو «پادشاه انزان و شوش» می‌خواند، شناخته شده است (Steve et al. 1980: 93). هیچ مدرک دیگری به‌خصوص در مورد نسبت وی با کیدینو در دست نیست. اما استفاده وی از نام یک پادشاه شیماشکی، که حدود ۵۰۰ سال قبل زندگی می‌کرده است (حدود ۱۹۷۰ ق.م)، دلالت دیگری است بر آن که سلسله جدید پادشاهان شوش و انزان آگاهانه می‌کوشیده‌اند یاد و خاطره عیلام باستان را زنده کنند. بعد از این در چند متن به‌دست آمده از شوش، شخصیت اسرارآمیزی به نام شالا^۲ پدیدار می‌شود که فقط با لقب «پادشاه شوش» شناخته می‌شود (Steve et al. 1980: 96). نسبت خانوادگی این شخص با پادشاهان پیش از وی مشخص نیست.

در مورد فرمانروای بعدی، اینشوشینک-سونکیر-ناپپیر^۳ اطلاعات بیشتری در دست داریم. رویدادی مهم توجه ما را به دوران عیلام میانه به طور کل و سلطنت اینشوشینک-سونکیر-ناپپیر به طور خاص جلب می‌کند. برای اولین بار متوجه می‌شویم که دربار سلطنتی عیلام در انشان واقع شده و نه در شوش. به نظر می‌رسد که در دوران سلطنت اینشوشینک-سونکیر-ناپپیر دربار به منطقه هفت‌تپه (کَبَنک باستان) در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی شوش نقل مکان کرده بود. هرچند ظاهراً اینشوشینک-سونکیر-ناپپیر دربار را به هفت‌تپه منتقل کرده بود، جانشین وی تپتی-آهار^۴ (هیچ اطلاعاتی در مورد نسبت خانوادگی وی و اینشوشینک-سونکیر-ناپپیر در دست نیست) بیشتر پروژه‌های ساخت‌وساز این محل را اجرا کرده است.

عامل سقوط «سلسله» کیدینوها احتمالاً کاسی‌های بابل بوده‌اند، چرا که در رویدادنامه بابلی «پ» آمده است که کوریگالزوی دوم^۵ (۱۳۳۲-۱۳۰۸ ق.م) شخصی به نام هورپاتیل^۶ را در راه حمله به عیلام شکست می‌دهد. هورپاتیل ظاهراً جانشین تپتی-آهار و آخرین پادشاه کیدینوها بوده است.

سلسله ایگ-هَلکی (۱۴۰۰-۱۲۰۰ ق.م)

بعد از سقوط کیدینوها خاندان قدرتمند دیگری برای پوشیدن ردای پادشاهی عیلام دست به کار می‌شود. این خاندان جدید که شجره‌نامه نسبتاً مستندی دارد، از نظر نویسندگان اهل ده نو (هوپشان^۷ باستان) بوده است، مکانی که سه نسخه از یک لوح گلی که نام ایگ-هَلکی (بنیان‌گذار سلسله جدید) روی آن حک شده در آن کشف شده است

1. Tān-Ruhurāter
4. Tepti-Āhār

2. Šalla
5. Kurigālu II

3. Inšušinak-sunkir-nāppipir
6. Hurpātīla 7. Hupšan

را «پادشاه شوش و انشان» می‌نامد. (Vallat 1980: 12, no. 50). او نیز به پیروی از پادشاهان قدیمی‌تر دوران عیلام میانه خود

ایگ-هَلکی، بنیان‌گذار سلسله، ظاهراً دو پسر داشته است. پسر بزرگ‌تر پَهِیر-ایشن^۱ نام دارد که از خود کتیبه‌ای بر جای نگذاشته است، اما بنا به نوشته «نامه برلین» پَهِیر-ایشن با خواهر «کوریگالزو پادشاه قدرتمند» ازدواج می‌کند. این کوریگالزو بعید است کوریگالزوی اول باشد که در دوران سلطنت کیدینو در اواسط قرن چهاردهم ق.م سلطنت می‌کرده است. بر اساس رویدادنامه بابلی «پ»، این پادشاه کوریگالزوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۰۸ ق.م) است که هورپاتیل، ظاهراً آخرین پادشاه کیدینوها و جانشین تپتی-آهار، را شکست داده بود. این موضوع نشان‌دهنده این واقعیت است که احتمالاً اواخر دوران کیدینوها مصادف با اوایل دوران ایگ-هَلکی بوده است.

بعد از مرگ پَهِیر-ایشن برادر کوچک‌ترش آتار-کیتاه^۲ (پسر دیگر ایگ-هَلکی) به سلطنت می‌رسد. نام این پادشاه روی دو گرز گلی در چغازنبیل نوشته شده است. روی این دو گرز، که احتمالاً میراث خانوادگی بوده‌اند، نام این پادشاه و نام پدرش ذکر شده است. آتار-کیتاه به سرعت سلطنتش را در شوش مستقر می‌کند و به بازسازی معبد اینشوشینک اقدام می‌کند. این که آیا این پادشاه با شاهزاده‌خانمی کاسی ازدواج می‌کند بر ما معلوم نیست، اما پسر وی هومبان-نومنا^۳ با دختر کوریگالزوی دوم ازدواج می‌کند و فرزند این زوج معروف‌ترین و کارآمدترین پادشاه سلسله ایگ-هَلکی یعنی اونتاش-نایپیریشا سازنده باشکوه‌ترین بنای عیلام باستان یعنی مجموعه چغازنبیل است. در تاریخ عیلام اونتاش-نایپیریشا نمونه پادشاه به تمام معنی است. هم فرزند یک پادشاه عیلامی و شاهزاده‌خانم کاسی و هم شوهر یک شاهزاده‌خانم دیگر کاسی (دختر بورنابوراش دوم،^۴ ۱۳۵۹-۱۳۳۳ ق.م) بوده و در نتیجه می‌توانسته از دو طرف ادعای پادشاهی و سلطنت کند. به غیر از شمار زیادی متون به دست آمده از شوش، از جمله کتیبه‌های خشتی که در مورد بازسازی و نوسازی معبد اینشوشینک توضیحاتی می‌دهد، روی لوح‌های خشتی دیگری که در دیگر مکان‌های مقدس مربوط به خدایان مختلف پیدا شده نیز نام وی آمده است، از جمله الواحی که در محوطه‌های مختلف شوش و دشت رامهرمز پیدا شده است.

اما شاهکار عمرانی اونتاش-نایپیریشا مجموعه چغازنبیل است. این مجموعه که روی زمین‌های خالی از سکنه در کنار ساحل رود دز در حدود ۴۰ کیلومتری جنوب شرق شوش و کمتر از ۱۰ کیلومتری جنوب غرب ده نو (هوپشان باستان) ساخته شده، ظاهراً

1. Pāhir-Iššan

2. Attar-Kittāh

3. Humbān-Numenā

4. Burnāburāš II

کاخ خانوادگی سلسله ایگ-هلکی بوده است. جدا از شگفتی‌های معماری چغازنبیل این مجموعه (که در دوران باستان به نام ال اونتاش-ناپیریشا = شهر اونتاش-ناپیریشا شناخته می‌شده است) با شیوه عجیب و خاص «عیلامی» و استفاده از میلیون‌ها آجر خشتی ساخته شده است. روی هزاران هزار از این آجرهای خشتی با دست کنده‌کاری شده و ظاهراً برای برگزاری مراسم تشییع نیز از آن استفاده می‌شده است.

حتی بررسی مختصر مجموعه چغازنبیل، ساختمان‌های آن و آثاری که طی نه فصل کاوش (۱۹۵۱-۱۹۶۲ م) و همچنین حفاری‌های اخیر به دست آمده فرای محدوده این مقاله است. فقط می‌شود گفت که با احداث بیست و پنج معبد به افتخار بیست و پنج خدا از سراسر عیلام، اختصاص دادن حیاط اصلی پایینی (مرحله اول ساخت‌وساز) به اینشوشینک - خدای اصلی شوش و دشت عیلام - و اختصاص دادن زیگورات میانی (مرحله دوم ساخت‌وساز) و معبد اصلی‌اش^۱ به ناپیریشا - خدای اصلی منطقه کوهستانی عیلام - اونتاش-ناپیریشا معنای جدید و نمادینی به عنوان و لقب «پادشاه انزان و شوش» می‌بخشد. اگر کار بازسازی گسترده اونتاش-ناپیریشا در سراسر سوزیانا را به حساب پارسایی و تقوای وی بگذاریم، احداث چغازنبیل را باید نشانه‌ای از سعی وی برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش از طریق روش‌های مذهبی دانست.

مانند هر پادشاه جدی و کوشای دیگر، اونتاش-ناپیریشا نمی‌بایست وظیفه خویش را در «گسترش قلمرو» فراموش می‌کرد. در عملیاتی بی‌سابقه در عیلام از زمان سوگل‌مخ‌ها که چندین قرن از آن می‌گذشت، عیلامی‌ها به سمت زاگرس در شمال دیر^۲ یورش بردند. در این جا، از مکانی به نام توپلیاش^۳، اونتاش-ناپیریشا مجسمه ایمریا^۴ خدای عموری‌ها^۵ را با خود به شوش برد، در شوش این مجسمه را در کنار یک کتیبه اهدایی به پدرزنش بورنابوراش در معبد اینشوشینک مستقر ساخت.

کیدین-هوتران دوم^۶، پسر اونتاش-ناپیریشا از ملکه کاسی‌اش، که خود نیز با شاهزاده‌خانمی کاسی ازدواج کرده بود، رفتاری حتی تهاجمی‌تر با بابلیان داشت و حداقل دو بار به بین‌النهرین حمله کرد و دو پادشاه کاسی (انلیل-نادین-شومی^۷ در سال ۱۲۲۴ ق.م و ادد-شوما-ایدینا^۸ در سال ۱۲۱۷ ق.م) را از تخت سلطنت به زیر کشید و چندین شهر بین‌النهرینی را غارت و تخریب کرد.

دلیل تغییر نگرش عیلامی‌ها نسبت به کاسی‌ها را در «نامه برلین» می‌شود یافت. با افزایش قدرت آشور در دوره آشور میانه، آشوری‌ها شروع به مداخله در امور بابل و تعرض به قلمرو بابلی‌ها کردند. نادیده گرفتن حق حاکمیت بابل از سوی آشور سرانجام

1. kukunnum
5. Amorite

2. Der
6. Kidin-Hutrān II

3. Tupliaš
7. Enlil-Nadin-Šumi

4. Immeriya
8. Adad-Šumma-Iddina

به جایی می‌رسد که توکولتی-نینورتای اول^۱ (۱۲۴۳-۱۲۰۷ ق.م) پادشاه آشور، پادشاه کاسی‌ها به نام کشتیلیاش چهارم^۲ (۱۲۳۲-۱۲۲۵ ق.م) را از سلطنت خلع می‌کند و پادشاه دست‌نشانده خود انلیل-نادین-شومی را به جای او بر تخت سلطنت بابل می‌نشانند. از نظر سلسله عیلامی ایگ-هَلکی، که بعد از چند نسل ازدواج با خاندان سلطنتی کاسی خود را وارثان برحق تر و قانونی تر تاج و تخت بابل می‌دانستند، این اقدامات آشوری‌ها پذیرفتنی نبود. به همین دلیل کیدین-هوتران دوم به سرعت به سمت بابل می‌تازد و انلیل-نادین-شومی پادشاه دست‌نشانده آشور را قبل از اولین سالگرد به تخت نشستنش از سلطنت خلع می‌کند (۱۲۲۴ ق.م). در همان سال، به علت کشته شدن توکولتی-نینورتای اول در یک کودتای داخلی در قصر، دربار آشور گرفتارتر از آن است که علیه عیلام اقدامی بکند. دیگر پادشاه دست‌نشانده آشوری‌ها به نام ادد-شوما-ایدینا نیز به همان سرنوشت دچار می‌شود تا سرانجام با به قدرت رسیدن پادشاه قانونی کاسی‌ها، ادد-شوما-اوسور^۳ در سال ۱۲۱۷ ق.م، حملات عیلامی‌ها متوقف می‌شود. با وجود این، همان‌طور که در «نامه برلین» آمده است، عیلامی‌ها به علت ارتباط خویشاوندی‌شان با پادشاهان بزرگ کاسی همچنان مدعی تاج و تخت بابل بودند. این دیدگاه عیلامی‌ها نسبت به تاج و تخت بابل منجر به ایجاد نگرشی ستیزه‌جویانه نسبت به بابل در ذهن پادشاهان جنگجوی سلسله شوتروکی، جانشینان سلسله ایگ-هَلکی، می‌شود.

سؤال مهم این جاست که چه کسی «نامه برلین» را نوشته است؟ برخی از عیلام‌شناسان معتقدند که این نامه را بنیان‌گذار سلسله شوتروکی، شوتروک-ناهونته^۴، یا پسرش کوتیر-ناهونته^۵، که به اندازه پدرش پرخاشجو و ستیزه‌جو بوده، نوشته است، با این هدف که سیاست تهاجمی عیلام در قبال بابل را توجیه کند. اما اخیراً گفته می‌شود که نویسنده این نامه کسی جز کیدین-هوتران دوم نیست چرا که برنامه‌ریزی و نحوه عملیات علیه بابل با آنچه در رویدادنامه بابلی «پ» به ثبت رسیده است مطابقت دارد.

معلوم نیست بعدها چه اتفاقی می‌افتد. به نظر می‌رسد ساخت‌وساز چغازنبیل بعد از درگذشت اونتاش-ناپیریشا متوقف می‌شود، اما احتمالاً عده‌ای در محوطه چغازنبیل ساکن بوده‌اند بدون این‌که در فعالیت‌های مذهبی شرکت کنند (Pons 1994). کیدین-هوتران دوم نیز احتمالاً چندی بعد از بازگشت از جنگ با بابل از دنیا رفته است. به حداقل دو (یا شاید سه) پادشاه سلسله ایگ-هَلکی اشاره می‌شود، اما نه چیز زیادی در مورد این پادشاهان می‌دانیم و نه می‌دانیم که سلسله ایگ-هَلکی چگونه منقرض شده است.

1. Tukulti-Ninurta I
4. Šutruk-Nāhunte

2. Kaštiliašu IV
5. Kutir-Nāhunte

3. Adad-Šumā-Ušur

سلسله شوتروکی (حدود ۱۲۰۰-۱۰۰۰ ق.م)

این که پایان کار سلسله ایگ-هَلکی به چه شکل بوده و سلسله شوتروکی ها چگونه به قدرت می رسد محل بحث است. این واقعیت که شوتروک-ناهونته همچنان از عنوان «پادشاه انزان و شوش» استفاده می کند و همچنین با ازدواج با دختر بزرگ ملی-شیپک^۱ (۱۱۸۶-۱۱۷۲ ق.م)، پادشاه کاسی بابل، از رسم ایجاد اتحاد بین دو خاندان پادشاهی عیلام و کاسی ها حمایت می کند، نشان می دهد که احتمالاً بین وی و خاندان ایگ-هَلکی رابطه خویشاوندی وجود داشته است. اما شوتروک-ناهونته از پدرش با نام هَلوتوش-اینشوشینک^۲ نام می برد، شخصیتی که برای ما ناشناخته است. در نتیجه ما در مورد وجود یا عدم وجود ارتباط خانوادگی بین شوتروکی ها و ایگ-هَلکی فقط می توانیم به حدس و گمان متوسل شویم. اما گلدبرگ (Goldberg 2004) استدلال می کند که هَلوتوش-اینشوشینک ممکن است داماد اونتاش-ناپیریشا، یکی از آخرین پادشاهان ایگ-هَلکی، بوده باشد و در نتیجه ارتباطش با خاندان سلطنت نه از طریق خون بلکه از طریق ازدواج بوده است. این که آیا هَلوتوش-اینشوشینک خودش هم پادشاه بوده یا نه، سؤالی است که ده ها سال است عیلام شناسان را به دو گروه تقسیم کرده است: کسانی که می گویند وی پادشاه بوده و کسانی که معتقدند او هرگز سلطنت نکرده است. در این میان ما شواهد دیگری نیز در دست داریم، هرچند خیلی قانع کننده نیستند، که از وجود نوعی ارتباط بین ایگ-هَلکی و شوتروکی ها خبر می دهند: ایزدبانو منزت^۳ جایگاه مهمش را در معبد خدایان عیلامی در دوران سلطنت هر دو سلسله حفظ می کند. شوتروک-ناهونته نه تنها معبد این ایزدبانو در هوپشان (ده نو) را احیا می کند، بلکه معبد جدیدی برای وی در سه کیلومتری شمال چغازنبیل می سازد. جدا از این که شرایط انتقال قدرت از سلسله ایگ-هَلکی به شوتروکی ها چه بوده است، واقعیت این است که شوتروکی ها سیاست تهاجمی را که در اواخر سلطنت ایگ-هَلکی نسبت به بابل وجود داشته است به سطح بی سابقه و ویرانگری می رسانند، سیاستی که سرانجام هم عیلامی ها و هم کاسی ها را از پا درمی آورد.

از نظر عیلامی ها شوتروک-ناهونته و دو پسرش احتمالاً کهن الگو و نمونه بارز پادشاهان انشان و شوش بوده اند، پادشاهانی که آنچه را از ایشان انتظار می رود به انجام می رسانند، مثلاً احیا و بازسازی معابد و پرستشگاه های خدایان مختلف در شوش و دیگر نقاط عیلام، واقعیتی که وجود پاره آجرها و کتیبه های برجای مانده از هر سه پادشاه آن را برای ما مسلم می سازد. این پادشاهان همچنین قلمرو عیلام را طی چندین عملیات

1. Meli-Šipak

2. Hallutuš-Inšušinak

3. Manzat

تهاجمی در جهات مختلف و به‌ویژه به سوی بین‌النهرین گسترش دادند. اما از نظر اهالی بین‌النهرین شوتروک-ناهونته و پسرانش تجسم شرارت عیلامی بودند چرا که موجب ویرانی بین‌النهرین و جنایات شوم شده بودند. هرچند سنت ازدواج بین خاندان سلطنتی عیلام و کاسی‌ها قدمتی به درازای دو قرن داشت، با به سلطنت رسیدن کیدین-هوتران دوم در قرن چهاردهم ق.م سیاست عیلامی‌ها در قبال بین‌النهرین به طور کل و کاسی‌ها به طور اخص خشونت‌بار می‌شود و این سیاست خشن در دو قرن بعدی و زیر فرمانروایی شوتروک-ناهونته و پسرانش نیز ادامه پیدا می‌کند.

شوتروک-ناهونته (حدود ۱۱۹۰-۱۱۵۵ ق.م) در سال ۱۱۵۸ ق.م به بابل هجوم برد و زابابا-شوما-ایدینا^۱ پادشاه کاسی‌ها (۱۱۵۸ ق.م) را از تخت سلطنت به زیر کشید. وی سپس بسیاری از معابد و مقبره‌های بین‌النهرین را غارت کرد و آثار ارزشمند آن را به شوش برد و بعد از حکاکای القاب متعالی خویش بر این آثار، آن‌ها را به معبد اینشوشینک در شوش تقدیم کرد. کوتیر-ناهونته (حدود ۱۱۵۵-۱۱۵۰ ق.م)، پسر بزرگ و جانشین شوتروک-ناهونته، که از سوی پدر به مقام فرمانداری نظامی بابل منصوب شده بود، بعد از نشستن بر تخت سلطنت حملات جدیدی علیه بین‌النهرین آغاز کرد و حکومت آخرین پادشاه کاسی‌ها به نام انلیل-نادین-آخ^۲ (۱۱۵۷-۱۱۵۵ ق.م) را ساقط کرد و با این کار پادشاهی کاسی‌ها، خاندانی که طولانی‌ترین سلطنت را در تاریخ بابل داشتند، به پایان رسید. پسر دوم شوتروک-ناهونته به نام شیلهک-اینشوشینک^۳ (حدود ۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق.م) که متوجه شده بود در بابل دیگر چیزی برای غارت کردن وجود ندارد، توجه خود را به سمت شمال معطوف و عملیات گسترده‌ای را آغاز کرد که تا عمق زاگرس و مرز آشور ادامه پیدا کرد. این شاید بزرگ‌ترین توسعه نظامی امپراتوری عیلام باشد که در ضمن آن شیلهک-اینشوشینک ادعا می‌کند که ده‌ها سرزمین و صدها شهر و روستا و ظاهراً بسیاری از تپه‌های واقع در غرب ایران و شمال عراق را به تصرف خود درآورده است.

قتل‌عام در بین‌النهرین برای عیلامی‌ها مشخصاً دلایل اقتصادی و سیاسی داشته است. تهاجم‌های عیلامی‌ها به بین‌النهرین صرفاً عملیات اشغال و غارت معمولی و بدون هیچ قصد و نیتی برای الحاق بابل به «امپراتوری» عیلام بوده است. انتصاب کوتیر-ناهونته به مقام فرماندار نظامی بابل از سوی پدرش شوتروک-ناهونته، در حالی که خاندان کاسی همچنان در رأس قدرت بودند و توانستند پادشاه مشروع دیگری (زابابا-شوما-ایدینا) را بر تخت سلطنت بنشانند، نشان‌دهنده این واقعیت است که عیلامی‌ها برنامه‌ای برای اشغال بابل نداشته‌اند. بعد از رسیدن به یکی از اهداف اصلی‌شان، یعنی خلع آخرین

1. Zābābā-Šummā-Iddina

2. Enlil-Nadin-Ahhe

3. Šilhak-Inšušinak

پادشاه کاسی انلیل-نادین-آخ از سلطنت و برانداختن سلسله کاسی، کوتیر-ناهوته و شیلهک-اینشوشینک حتی تا این حد هم در امور سیاسی بابل دخالت نکردند. در این زمان خلأ قدرت بسیار مهمی در بابل ایجاد شده بود، ولی عیلامی‌ها از آن استفاده نکردند و اجازه دادند نبوکدنصر اول (۱۱۲۵-۱۱۰۴ ق.م) از سلسله دوم ایسین از این موقعیت بهره‌برداری کند، که عواقب مخربی برای عیلام به دنبال داشت.

فعالیت‌های نظامی مانع از این نشدند که پادشاهان شوتروک از زیر بار دیگر مسئولیت‌های مهمشان به عنوان پادشاهان شریف‌شانه خالی کنند، یعنی از ساخت‌وسازهای متعدد در شوش و دیگر نقاط امپراتوری تا بازسازی معبد ایزدبانوی بزرگ کری‌ریشا^۱ در لیان در ساحل خلیج فارس که به دستور هومبان-نومنا ساخته شده بوده و بعدها شیلهک-اینشوشینک همچون پادشاهی وظیفه‌شناس بازسازی‌اش کرد.

هوتلوتوش-اینشوشینک^۲، جانشین شیلهک-اینشوشینک، نتوانست سلسله شوتروک و دولت عیلام را مدت زیادی حفظ کند. با توجه به ناکامی عیلامی‌ها در به کار گماشتن دولتی دایمی در سرزمین‌های اشغال‌شده در بابل، بروز عکس‌العمل شدید از طرف بین‌النهرین اجتناب‌ناپذیر بود. نبوکدنصر اول چهارمین پادشاه از سلسله دوم ایسین در اواسط تابستان، زمانی که خوزستان به شدت گرم بود، به طور غیرمنتظره به عیلام حمله کرد و هوتلوتوش-اینشوشینک را غافلگیر ساخت. دو پادشاه در ساحل رود کرخه با یکدیگر روبه‌رو شدند و هوتلوتوش-اینشوشینک بعد از شکست «ناپدید» می‌شود. نبوکدنصر بعد از این مجسمه مردوک و ایزدبانو ایل-آلیا^۳ را به بابل بازمی‌گرداند. پیروزی نبوکدنصر برای وی شهرت و محبوبیت زیادی در زمان حیات و در میان نسل‌های آینده به ارمغان آورد.

با وجود این، برخلاف آنچه کتیبه‌های بابلی به ما می‌گویند، هوتلوتوش-اینشوشینک ناگهان «ناپدید» نمی‌شود بلکه به آنشان (ملیان امروزی، ۴۰ کیلومتری شمال شیراز) فرار می‌کند و معبدی در آن‌جا می‌سازد و آن را وقف ناپیریشا، کری‌ریشا، اینشوشینک، و شیموت می‌کند (M. Lambert 1972: 66). قطعات باقیمانده از کتیبه‌های آجری این معبد هنوز کشف نشده، که مرحوم ویلیام سامنر^۴ در سال ۱۹۶۸ در میان پیدا کرد و مرحوم اریکا راینر^۵ ترجمه کرد، در کنار تکه‌آجرهای کتیبه‌دار مشابهی که در لوور نگهداری می‌شوند منجر به یکی از مهم‌ترین اکتشاف‌ها در مطالعه‌های عیلام باستان می‌شود: کشف محل شهر آنشان. این کشف جدید دیدگاه ما را در مورد تاریخ سیاسی و جغرافیایی عیلام به طور چشمگیری تغییر می‌دهد.

1. Kiririša
4. William Sumner

2. Hutelutuš-Inšušināk
5. Erica Reiner

3. Il-āliya